

# مقدمه بر روی کتاب «دولت و ملت» محمّد باقر درینده رازی

## مقدمه ۱

کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ ه. ش (فوریه ۱۹۲۰) نقطه پایان فرایندی است که با انقلاب مشروطیت ایران آغاز می‌گردد. این انقلاب هم‌سوی با تلاطمی که جهان سرمایه‌داری و صنعتی در مقیاس جهانی ایجاد کرده بود آرمان شهر خود را جستجو می‌کرد و بر آن بود تا رابطه کهن تاریخی بین «دولت و ملت»، مبتنی بر نبود حق و در نتیجه نبود قانون و سیاست مدرن - به گونه‌ای که با پیدایش جامعه نو اروپائی همراه بود - را دگرگون سازد و این رابطه را بر تعریفی جدید و بر مبنای حقوق موضوعه قرار دهد. انقلاب مشروطیت بر آن بود - لاقلاً از آنچه به عنوان قانون اساسی آن مستفاد می‌شود - تا روش زیست و تولید جامعه را تعریفی مجدد نماید. انقلاب حرکت خویش را یک برش تاریخی می‌دانست.

حضور نیروهای اقتصادی - سیاسی بیگانه و بازی قدرتمند آنها در پهنه سیاسی - اقتصادی ایران، آرزوهای انقلاب در ایجاد آرمان شهرش را نقش بر آب می‌کند. همان گونه که این حضور از حرکت‌های سرمایه‌داری ملی و تشکیل جامعه مبتنی بر روابط تولیدی درون‌سرنیز جلوگیری می‌کند. تشکیل حکومت استبداد صغیر (که روابط کهن دولت پدرسالار را طلب می‌کند) و حضور سه جامعه شهری، روستایی و ایلی در انقلاب مشروطیت (که تداوم روابط کهن را در قالبی نو می‌طلبند) نشان از واقعیتی روشن دارند. نیروی ضدانقلاب با تکیه بر خارجی‌ها در پی تغییری برون‌سر و وابسته در کشور است، ولو که این تغییر به نفی هویت ملی و وابستگی مطلق منجر شود.<sup>۲</sup> حال آنکه نیروی انقلاب در پی تحوّل

درون سر روابط کهن است با این تأکید که خمیر مایه این تحول را نه در دگرگونی مداوم که در انقطاع جستجو می کند.

در فرایندی ۱۵ ساله انقلاب مشروطیت در مقابل تشکیل دولت خودکامه رنگ می بازد. دولتی که با انقطاع طلب شده در انقلاب، اعلام تجدید طلبی و تأکید بر دگرگونی های روابط کهن، همان روابط را در شکلی دیگر بازسازی می کند. دولتی که این بار نه با تکیه بر سازمانی قومی- عشیره ای که بر پایه یک سازمان متشکل دیوانسالار و نیروی نظامی مستقل از تقسیم بندی های اجتماعی- عشیره ای کهن تشکیل می گردد و استیلای خود را بر هر سه جامعه ایلی، روستایی و شهری می گستراند، نطفه این دولت در سال های پایانی قرن سیزدهم ه. ش بسته می شود و با تشکیل دولت پهلوی در سال ۱۳۰۴ ه. ش پایه عرصه وجود می گذارد.

این دولت به سرعت موفق می شود تا در پس ظاهر تجدیدطلبانه اش، نظام حکومت خودکامه مبتنی بر حق مالکیت انحصاری دولت و تمرکز قدرت اقتصادی، اداری و نظامی ناشی از آن را از نو برقرار سازد. تفکر کهن دولت همه جا حاضر و بر همه چیز حاکم بر مبنای تفسیری بخصوص از قانون اساسی ۱۲۸۶ ه. ش. از نو زنده می گردد. رابطه ای کهن در قالبی نو عرضه می گردد، هرگونه حقی از مردمان در مقابل دولت سلب می گردد، امری که همتای نهادی خود را نیز به همراه دارد که همانا نبود قانون و سیاست مدرن است. «جائی که حقی نباشد، قانونی و حقوقی هم وجود نخواهد داشت. به سخن دیگر اگر قانون همان تصمیم های خودسرانه فرد مستبد و یا آرزوها و خواسته های دولت قانونگذار باشد، مفهوم قانون و حقوق مفهومی زائد و بی معنی می شود»<sup>۳</sup>.

با تأکید بر انقطاع تاریخی و تجدیدطلبی و علی رغم حضور و وجود روابط زیست و تولید کهن، دولت پهلوی در پی تغییر شکل و نه محتوای جامعه برمی آید. بی آنکه تلاشی مجدانه برای دگرگونیهای شیوه های زیست و تولید جامعه صورت گیرد و نقاط اتکاء برای این تفسیرات در درون جامعه و در روابط مسلط بر آن جستجو شود، سعی می گردد که به گونه ای صورتی چنانچوب های جدیدی برای این تغییر به وجود آید، با این تصور که تغییر شکل در بلند مدت دگرگونی محتوایی را نیز به دنبال خواهد داشت. با این همه برای این تغییر شکل نیز می باید الگویی داشت و قالبی را در ذهن مفروض. فرایند خودباختگی در مقابل تغییرات جهان سرمایه داری و صنعتی به شیفتگی و حیرت از تغییرات حادث شده در شکل ها و قالبهای این دگرگونیها می انجامد. بی توجهی به فرایند تاریخی کشورهای سرمایه داری و صنعتی و به تداوم تاریخی و استحاله جامعه ماقبل سرمایه داری به جامعه سرمایه دار به این انجامید که فقط شکل ها و قالبهای جامعه غربی به آرمان شهر دولت پهلوی تبدیل گردد. تحسین پیشرفت و ترقیات غرب در دولت قاجار به شیفتگی به غرب در دولت پهلوی ختم می گردد.

## دگرگونی ارزشها

در این شیفتگی، هر آنچه از نظر سازمان فرهنگی جامعه هویت بخش است به عنوان مفاهیم سنتی تا حد موارد موزه ای و نگارخانه ای به عقب رانده می شود. آنچه به عنوان هویت جامعه جدید



مطرح می‌گردد و موضوع تبلیغ قرار می‌گیرد، ریشه‌های خود را نه درون هویت ایرانی که در فراسوی مرزها و در هویتی کاملاً بیگانه دارد. قالب‌ها و اشکال فضایی به کار گرفته شده برای اعلان این هویت جدید نیز کاملاً بیگانه هستند. شهر به عنوان تبلور فضایی-کالبدی این دگرگونی ارزشها، ارزشهای کهن و پایدار سازمان فضایی خویش را به دور می‌افکند. با استحاله «کهن» به «کهنه» و «سنت» به «عقب ماندگی»، بافت شهر و سازمان فضایی آن کهنه و عقب مانده تلقی می‌شوند. شهر از نقطه نظر ذهنی و نه عینی کارایی خویش را از دست می‌دهد. نتیجه، دخالت‌های سنگین عینی و مادی در کالبد آنست، حال آنکه ذهنیت شهر در هویت کهن خویش باقی می‌ماند.

ذهنیت شهر یعنی آنچه مردمان و شهروندان بدان باور دارند، در فراسوی عینیت دگرگون شده آن و آنچه دولت پهلوی از شهر مراد می‌کند، به حیات خویش ادامه می‌دهد. این ذهنیت نه تنها چون خاطره‌ای از دوران گذشته که به عنوان عنصر هویت دهنده به شهروند در فضای شهری و به ساکن محله در فضای محله‌ای در عرصه زمان باقی می‌ماند. علی‌رغم دگرگونی‌ها و حتی تخریب عناصر و نشانه‌های مکانی، مفهوم ذهنی و هویتی مکان در زمان جاری می‌شود. عدم انطباق ذهنیت شهر با



گروه‌ای از بناهای دانشگاه تهران، دانشگاه تهران

عینت آن نکته بارز و تعیین کننده الگویی می شود که گویا کماکان نام تهران را با خود حمل خواهد کرد نه در تداوم با «سبک تهران» دوره قاجار<sup>۲</sup> که در انقطاع قطعی با آن به سر می برد. اگر در «سبک تهران» دوره قاجار، درهم آمیختگی مفاهیم غربی و شرقی با تفوق شرق پایان می پذیرد، در «الگوی تهران» دولت پهلوی این آمیزش به نفع شرق و مفاهیم آن و غلبه کامل تفکر غرب و مظاهر کالبدی آن ختم می شود.

این الگویی آنکه از مضامین شهر صنعتی حرکت کند به تقلید شکلی مصادیق آن می پردازد. بی آنکه شرایط گذار به نوگرایی را درک کرده باشد و یا عناصر و عوامل مؤثر آن را در خود داشته باشد، بی آنکه این عناصر و عوامل را درونی کرده باشد و بالاخره بی آنکه مبانی فلسفی و نظریه ای این تحول را درک کرده باشد، مظاهر و شکل های مطروحه آن را نه تولید که تقلید می کند. دخالت سنگین در بافت و ساخت شالوده های شهری موجود، تنها با هدف ایجاد شالوده ای جدید صورت نمی پذیرد، بلکه این دخالت در پی نفی شالوده موجود است.

### آشفتنگی در مفهوم، سنت گرایی و سنت گریزی

«دلبستگی اکثر طبقات به سنت ها از یکسو و جاذبه ای که در تمدن غرب برای تعداد معدودی از آشنایان با فرهنگ اروپائی وجود داشت از سوی دیگر، تدریجاً و در طی زمان جامعه ایرانی را بین دو قطب مخالف تقسیم کرد، سنت گرا و سنت گریز»<sup>۵</sup>. دولت پهلوی دولتی است که از سوی این تعداد معدود پشتیبانی می شود. این دولت با پرچم نوگرایی مبارزه ای سخت علیه سنت گرایی را آغاز می کند. رضاشاه به عنوان چهره اصلی این دولت خود محصول جریان فکری سنت گریز است که حرکت خویش را با انقلاب مشروطیت ۱۲۸۶ ه. ش آغاز کرده بود. همین جریان فکری است که در فرادای کودتای ۱۲۹۹ ه. ش در مقاله افتتاحیه مجله «فرنگستان» بیانیه خویش را به روشنی اعلام می کند؛<sup>۶</sup>

«ایران باید زندگانی را از سر گیرد و همه چیز باید نو گردد، ما ایرانی نو، مرد نو می خواهیم، ما می خواهیم ایران را اروپائی نمائیم، ما می خواهیم نیل تهران جدید را به طرف ایران جریان دهیم، ما می خواهیم با حفظ مزایای اخلاقی ایران، این سخن بزرگ را به کار بندیم؛ ایران باید روحاً، جسماً، ظاهراً و باطناً فرنگی مآب شود»<sup>۷</sup>.

در این دگرگونی ارزشها و ناسخ و منسوخ شدن مفاهیم آنچه بیش از هر چیز مورد نظر قرار می گیرد شکستن قالب های کهن و ایجاد شکل های نو است. دگرگونی شکل به علت سنت گرایی اکثریت جامعه در دستور کار دولت قرار می گیرد. این دگرگونی را می باید در همه سطوح تعمیم داد و این عملی است که جریان سنت گریز در همه سطوح انجام می دهد. چون همیشه، و قبل از ورود به شکلهای ملموس و کالبدی، تجدیدطلبی و نوگرایی در محافل ادبی حضور می یابد. این حرکت که در سالهای آخرین قرن منجر به کودتای ۱۲۹۹ می شود در حوالی سالهای ۱۳۳۶ ه. ق (۱۲۹۶ ه. ش) مسئله تجدید در ادبیات را مطرح می کند؛<sup>۷</sup>



تجدد در ادبیات موضوع روز است و بین محافل ادبی پیکارهای قلمی در باب تجدد مطرح است. ظاهراً هیچ کدام از جناحهای درگیر منکر ضرورت دگرگونی قالبهای قدیم نیستند، ملک الشعرای بهار و جمعی از ادبای جوان مرام میانه‌روی اختیار می‌کنند، آنان در مجلهٔ دانشکده می‌گویند: «ما نمی‌خواهیم بیش از آنکه سیر تکامل به ما امری دهد خود مرتکب امری شویم... این است که موافق احتیاجات فعلی هیأت اجتماعی و مطابق محیطی که ما را تکمیل خواهد نمود یک تجدد آرام آرام و نرم نرمی را اصل مرام خود ساخته و هنوز جسارت نمی‌کنیم که این تجدد را تیشهٔ عمارت تاریخی پدران شاعر و نیاکان ادیب خود قرار دهیم، این است که فعلاً آنها را مرمت نموده و در پهلوی آن عمارت به ریختن بنیانهای نوآئین تری که با سیر تکامل، دیوارها و جرزه‌هایش بالا می‌روند، مشغول می‌شویم»<sup>۹</sup>.

این جناح میانه‌رو که در پی درونی کردن مفاهیم نوگرایی و حرکت در سنت‌ها است، پاسخ شدید خود را از جناح سنت‌گریز در روزنامهٔ «تجدد»<sup>۸</sup> دریافت می‌کند:<sup>۹</sup>

«چرا فکر خودتان را واضح تر نمی‌گوئید، گیرم تیشه بر شالودهٔ عمارت تاریخی پدران شاعر خودتان نخواهید زد ولی چطور در همان زمان که عمارت مذکوره را مرمت خواهید نمود به ریختن بنیانهای نوآئین تری موفق خواهید شد، در سطرهای فوق شما بر چند چیز معترف هستید:

اولاً، می‌توسید و در توی عمارت پدران‌تان به سر خواهید برد.

ثانیاً، این عمارت محتاج به مرمت هستند و شما این کار را انجام خواهید داد.

ثالثاً، در پهلوی عمارت مذکور بنیانهای نوآئین تری خواهید ساخت.

هیچ بنا و هیچ معمار این طور نقشه نمی‌کشد... با ساروج عصر بیستم شکاف‌های تخت جمشید را وصله خواهید زد، ولی آیا تصور نمی‌کنید چه معمورهٔ عجیب و غریبی به حصول خواهید آورد، عمارت قدیمی و نجیب تمام قیمت ذاتیهٔ خود را از دست داده است.»

و بر همین جریان سنت‌گریزی و تجددطلبی است که نیمایوشیچ در تاریخ ۱۵ دی ماه ۱۳۰۷ در مورد سبک خود چنین می‌گوید:<sup>۱۰</sup>

«به خود می‌گویم، تویی که بتیان ملیت مملکت کوزها را خراب می‌کنی، پس از آن هر کلنگی که به زمین می‌خورد، می‌شنوم که چه چیزها خراب می‌شود، ذوق می‌کنم... من بنای شاعری را می‌سازم، خشتهای کهنه‌ای که می‌شکنند، صدای معاصرین من، صدایی است که از آن خشتهای بیرون می‌آید...»

و بر همین روال، کلنل علینقی وزیر در یکی از خطابه‌هایش راجع به موسیقی آن دوران چنین می‌گوید:<sup>۱۱</sup>

«آنچه از آواز می‌دانید به سبک مرثیه می‌نوازید و موسیقی غم‌انگیز شما برای ملتی که می‌خواهد روبه نشاط رود بی‌فایده است، یا آنچه از قبیل پیش درآمد و تصنیف و رنگ ساخته‌آید، بازاری است یعنی به درد سرگذر می‌خورد و شایسته امروز نمی‌باشد. یک بنا ممکن است با داشتن مصالح خیلی مرغوب عمارت بدی بسازد، همان طور که بنای موسیقی ایران در این اواخر ساخته شده است.»

آنچه از همه این جدل‌ها و جدال‌ها مستفاد می‌شود، طلب انقطاع تاریخی از سوی سنت‌گریزان است، انقطاعی که نشانگر تفاوت‌های عصر قدیم با جدید می‌باشد. مفهوم «مدرنیته» که اولین موج آن در دوران قاجار در روابط اجتماعی-فرهنگی جامعه مستحیل شده بود و چهره‌ای کم و بیش خودی یافته بود، در دومین موج خود ساحلهای سنت‌ها و جامعه کهن را در هم می‌کوبید. اگر این درهم کوفتن در زمینه‌های ادبی و هنری برای عامه مردم چندان ملموس نیست، پژواک آن در عرصه‌های کالبدی-فضائی شهر کاملاً مشهود می‌گردد.

برای اولین بار در تاریخ کشور دولت برآن شد که چهره و سازمان جامعه و از آن‌ره شهر را بر مبنای اندیشه‌ای برون‌سر دگرگون سازد. اندیشه‌ای که تحوّل و تطوّر خود را از درون جامعه قرون وسطایی اروپا آغاز کرده و در شروع قرن بیستم میلادی به عنوان نمادی از پیشرفت و توسعه خود را مطرح می‌نماید. خودباختگی و یا به دیگر سخن شیفتگی در مقابل چنین تحول و تطوّر است که «عمارت قدیمی و نجیب تمام قیمت ذاتیه خود را از دست می‌دهد.» روشن است که هنگامی که دولت خود مشوّق چنین اندیشه‌ای گردد، سازمان اجتماعی-فرهنگی و فضای-کالبدی تا چه اندازه می‌تواند مورد دگرگونی واقع شود.

### دگرگونی مفاهیم-دگرگونی شهر

عمارت قدیمی و نجیب شهر نیز در پی چنین اندیشه‌ای تمام قیمت ذاتیه خویش را از دست داده است و نمی‌توان در پهلوی آن بنیان‌های نوآئین‌تری را بر پا ساخت. بنابراین و برعکس آنچه در تاریخ دگرگونی‌های شهر ایرانی تا این زمان مرسوم بود، دگرگونی‌های کالبدی نه در ورای سازمان و بافت موجود شهر که در درون آن جستجو می‌شود. این دخالت‌الگوی خویش را از دگرگونی‌های کالبدی-فضائی حادث شده در شهر قرن نوزدهمی اروپائی می‌گیرد، بی‌هیچ کنکاشی در پایه‌های اجتماعی-اقتصادی و از آن‌ره فرهنگی این تغییرات، دولت برآن می‌شود تا چهره شهر را با این تغییرات آراسته نماید. حضور نمایندگان کشورهای اروپائی در کشور و طرفداران سنت‌گریز پیشرفت‌های صنعتی اروپا در دولت، محملی مناسب برای مشورت در چگونگی این تغییرات است، دگرگونی‌ای که بتواند به شهر ایرانی چهره‌ای «نو» بخشد.

چون همیشه نقطه اصلی دگرگونی مفاهیم کهن و اشاعه مفاهیم جدید پایتخت است. تهران به عنوان شاهدهی بر تجددطلبی، دگرگونی‌های عمیقی در دولت قاجار را تجربه کرده و به عنوان نشانه‌ای از اولین پژواک مدرنیته در ایران چهره‌ای روشن از تفکرات فضای-کالبدی آن عصر را عرضه می‌دارد. با رسیدن دومین موج، دیوارهایش فرومی‌ریزد و سازمان فضای آن درهم کوبیده می‌شود. تهران که سعی کرده بود با موافقت احتیاجات آن روزگاران هیأت اجتماعی و مطابق شرایط محیطی که آن را تکمیل می‌نمود، تجدیدی آرام‌آرام و نرم‌نرم را تجربه کند و در کنار مرمت عمارت کهن، بنیان‌های نوآئین‌تری را پی افکند با تیشه سنت‌گریزی مواجه می‌گردد.

ایجاد خیابان به عنوان نماد تجدّد، اولین پژواک از شهرسازی هوسمان‌گونه‌ای<sup>۱۲</sup> است که با



نظریه پردازیهای نوگرایان دهه ۱۹۲۰ اروپا جنبه بین المللی<sup>۱۳</sup> یافته و در ایران شنیده می شود. هم از این روست که اولین نقشه دگرگونی تهران در سال ۱۳۰۹ هـ. ش عنوان نقشه خیابان ها<sup>۱۴</sup> را بر خود دارد. تصویب «قانون بلدیة» در سال ۱۳۰۹ هـ. ش. بستری مناسب برای مداخلات سنگین در بافت کهن شهر - از این پس سنتی و ناکارآمد - را فراهم می آورد. گو اینکه این محمل قانونی با تصویب قانون بلدیة ۱۲۸۶ هـ. ش فراهم آمده بود ولی قدرت اجرایی بخشیدن به اقدامات بلدیة (شهرداری) از نکاتی است که در ۱۳۰۹ هـ. ش به آن افزوده می گردد.

دگرگونی های ایجاد شده در شهر کهن، چه در فراسوی دیوارهایش و چه در درون آنها، به نحوی بارز متأثر از جنبش معماری و شهرسازی مدرن بین المللی است. بسافت شطرنجی، جدایی عملکردهای شهری بنابر نوعی منطقه بندی انعطاف ناپذیر، ایجاد فضاها و میادین عمومی و ... از مفاهیم پایه ای شهر جدید هستند. این مفاهیم بی آنکه در جایی نوشته شود، در اقدامات اجرایی رخساره می نمایند. ذهنیت سنت گریز از تهران شهری کاملاً متفاوت از پیشینه تاریخی آن را در تصور دارد و آن را تصویر می کند. اگر چه در تهیه نقشه دارالخلافة ناصری تهران نیز نوعی ذهنیت سنت گریز



وجود داشت و تصویری دیگر از شهر و فضای آن برآذهان حاکم بود، ولی این ذهنیت در سلطه انکاره‌های بومی و سنت گرا چهره‌ای آشنا با تاریخ را از شهر به دست می‌دهد، حال آنکه در شهر جدید تهران، انکاره‌های آشنا با تاریخ در مقابله با ذهنیت سنت گریز رنگ می‌بازند.

ایجاد منطقه‌اداری-نظامی و اقتصادی درون شهر به تخریب کامل محله کهن ارگ و کاخ‌های دوران قاجار می‌انجامد، تنها سه بنای کاخ گلستان، شمس‌العماره و تکیه دولت مستثنی می‌گردند (این آخرین نیز در سال‌های ۱۳۴۰ هـ. ش از میان برداشته می‌شود). حفظ این عناصر نیز بر مبنای تفکر موزه‌ای که در دل «جنبش بین‌المللی مدرنیسم» وجود دارد ممکن می‌گردد. عمارت‌ها و ساختمان‌های جدید دولتی برپا، دروازه‌ها و نمادهای «سبک تهران»<sup>۱۵</sup> دوره قاجار از اطراف میدان توپخانه حذف و میدان مشق ابتدا به باغ ملّی و سپس به محله‌اداری شهر تبدیل می‌شوند. محله سنگلج ابتدا برای احداث بنای «بورس» خراب می‌شود و سپس جای خود را به پارک شهر می‌دهد.

نکته اصلی در این است که دگرگونی شهر برخلاف آنچه در دوره قاجار رخ می‌دهد نه در پی وجود نقشه‌ای از پیش اندیشیده که بر اساس تصمیمات مقطعی و گهگاه آنی است، گو اینکه چنین نقشه‌ای سالها بعد در سال ۱۳۱۶ هـ. ش و پس از تصمیمات تحقق یافته برای شهر تهیه می‌شود میدان مشق در سال ۱۳۰۱ هـ. ش و در فردای کودتای ۱۲۹۹ هـ. ش تغییر چهره می‌دهد و این اولین تغییری است که در شهر پدید می‌آید. این میدان محدوده‌ای بود که امروزه در بین خیابانهای فرودسی، موزه (قوام السلطنه)، سرهنگ سخایی (سوم اسفند) و امام (سپه) واقع شده است. علی‌اصغر حکمت درباره این تغییر می‌نویسد:<sup>۱۶</sup>

«در سال ۱۳۰۱ همان (میدان مشق) را به امر سردار سپه بلدی (شهرداری) مبدل به پارک با صفایی نمود و زمین پر از شن و خاک به باغ پر از گل و اشجار تبدیل شده و دروازه جدیدی برای آن ساخته شد که درست در مقابل عمارت وزارت جنگ در شمال خیابان سپه قرار داشت و سردر مجلل با بنای یادگاری استواری ساخته شد که به منظور حفظ سنت باستانی ایران آن را جایگاه نقاره‌خانه قرار دادند... بعد از استقرار سلطنت در ۱۳۰۵ ملاحظه فرمودند که این همه اراضی در وسط شهر بی فایده مانده، در حالی که وزارت خانه‌ها و اکثر ادارات کل در اینه سست و ناموزون و استیجاری پراکنده شده در مضیقه هستند، پس در نظر گرفتند که آن میدان را به ساختمانهای جدید مبدل سازند که هم نوینباد و به سبک معماری علمی مزین و آراسته باشد و هم پارک شهر را در جای دیگر که در محل تراکم و ازدحام ساکنین در وسط شهر باشد قرار دهند و به این منظور بلدی تهران اراضی مخروبه سنگلج را در هم کوید...»

تهران جدید الگوی توسعه کالبدی و دگرگونی فضایی خویش را نیز از «شهر صنعتی»<sup>۱۷</sup> می‌گیرد و به تبع آن مکان بیمارستان، ایستگاه راه آهن، کارخانه و دانشگاه درواری بافت موجود قرار می‌گیرد. این عناصر از این پس عناصر مفهومی شهر قلمداد می‌گردند و بی‌آنها شهر مفهوم نمی‌یابد، شهر جدید می‌باید با دانشگاه تعریف شود:<sup>۱۸</sup>



«در یکی از شبهای فرخندهٔ اواخر ۱۳۱۲ جلسهٔ هیأت دولت در حضور شاه... تشکیل شده بود، سخن از آبادی تهران و عظمت ابنیه و عمارات و قصور زیبای جدید در میان آمد... عرض کردم در آبادی و عظمت پایتخت البته شکی نیست ولی نقصی دارد که این است که این شهر هنوز عمارت مخصوص «اونیورسیتیه» (دانشگاه) ندارد و حیف است که این شهر نوین از همهٔ بلاد بزرگ عالم از این حیث عقب باشد. شاه بعد از اندک تأملی یک کلمه گفتند: بسیار خوب آن را بسازید.»

و بدین سان دانشگاه تهران به عنوان نماد تجدد پا به عرصه وجود می‌گذارد و در زندگی شهری وارد می‌شود.

### دانشگاه نماد تجدد

تأسیس دانشگاه تهران به عنوان نماد تجدد نیز چیزی جز ادامهٔ منطقی فرایندی نیست که با تأسیس دارالفنون در اوایل حکومت ناصری و اصلاحات امیرکبیر آغاز شده بود. «مدرسه دارالفنون که در حقیقت نخستین مدرسه عالی یا پلی تکنیک دوران جدید ایران به شمار می‌آید به کوشش میرزا تقی خان امیرکبیر وزیر نامور عصر ناصرالدین شاه بنیاد نهاده شد. ایجاد دارالفنون را باید آغاز تحول و دگرگونی تازه‌ای در فرهنگ جدید ایران دانست... دارالفنون سرآغاز آشنایی ایرانیان با فرهنگ و علوم جدید شد. ۱۹۴»

قانون اعزام صد نفر محصل به خارج یا مخارج دولت در سال ۱۳۰۷ هـ. ش در ادامهٔ همین آشنایی است. بازگشت این دانش‌آموختگان در سال ۱۳۱۳ نیروی بالقوه و بالفعل برای تأسیس دانشگاه را در اختیار می‌گذارد، بر این عده شمار محصلینی که به خرج خویش برای آموختن جدید به فرنگ رفته و بازگشته بودند را نیز باید افزود. بحران مالی اقتصادی سالهای ۱۳۱۰ دولت را بر آن می‌دارد تا وسایل تحصیلات علوم جدید را در خود کشور تدارک بینند، علاوه بر این شکل‌گیری دانشکده‌ها و مدرسه‌های خاص که از بطن دارالفنون بیرون آمده بودند نیز تأکیدی است بر تأسیس دانشگاه. این مدارس در نقاط مختلف شهر پراکنده بودند و اکنون لازم بود که همهٔ آنها به سبک ممالک فرنگ در جایی گرد هم آیند:

«در اوایل مشروطیت «مدرسه صنایع مستظرفه» تشکیل شد که کمال‌الملک در آن تعلیم می‌داد... در عصر پهلوی... هنرهای تزئینی تشویق می‌شد... مدرسهٔ صنایع زیبا و شعبات آن از نقاشی و مجسمه‌سازی و زربفت از آثار آن عصر است... ادارهٔ کل فلاحت همه جا مدارس مخصوص برای کلیهٔ فنون کشاورزی و تربیت زارع و کشاورز تشکیل داد... ۲۰ مدرسه عالی حقوق با برنامهٔ مخصوصی در عمارت خلوت کریم‌خانی جنب قصر گلستان [در مهر ۱۳۰۲] افتتاح شد... [این مدرسه بعدها در ۱۳۱۳ تحت عنوان] مدرسه عالی حقوق و علوم سیاسی... به عمارت کوچکی در کوچهٔ اتابک (بین لاله‌زار و فردوسی) نقل مکان کرد. این خانهٔ کوچک بیرونی مرحوم امین‌السلطان اتابک اعظم عصر ناصری و مظفری بود که بعدها به دولت منتقل شد... و مدرسهٔ معقول و منقول در مدرسهٔ عالی

سپهسالار تشکیل گردید ... دانشکده طب که قدیمی ترین مدارس عالی جدید است و از عصر دارالفنون نیمه قرن سیزدهم ه. ق در آنجا تشکیل شده بود، در این اواخر به نام کلاس طب در همان محل قدیم روزگاری گذرانید، مرحوم میرزا احمدخان بدر (نصیر الدوله) وزیر معارف وقت در سال ۱۲۹۷ آن را از مدرسه دارالفنون جدا کرد و به صورت یک مدرسه مستقل درآورد که ریاست آن به عهده مرحوم دکتر لقمان الدوله ادهم واگذار گردید. ۲۱

به خوبی روشن است که فرایندی شده از تأسیس دارالفنون تا تأسیس دانشگاه تهران مسیر منطقی خویش را پیموده و مدرسه های شکل گرفته درون این فرایند شکل سازمانی تازه ای را طلب می کرده اند. جریان فکری سنت گریز که از انقلاب مشروطیت مینا را بر «مدرنیته» گذاشته و با تشکیل دولت پهلوی در ۱۳۰۴ ه. ش قدرت را در اختیار گرفته بود بر آن می شود تا در سال ۱۳۱۳ ه. ش با تأسیس دانشگاه نماد قطعی مدرنیته را برپا دارد. اما حضور قدرتمند جریان سنت گرا (محافظه کاران) و میانه روان (آنان که سنت گریزی را از دل خود سنت جستجو می کردند) سبب می شود تا در تأسیس دانشگاه همه این جریانهای فکری گردهم آیند و برنامه ریزی دانشگاه را رقم زنند:

مطالعه در طرح ریزی تأسیس دانشگاه به عهده کمیسیونی محول گردید که اعضای آن به دقت انتخاب شده بودند. معارف علوم عالی کشور در آن وقت در برابر چهار فرهنگ قرار داشت که هر یک با قیافه مستقل و مخصوصی نمایان می شد و هر کدام به جای خود به صفاتی چند اختصاص داشت:

اول: فرهنگ ملی و تاریخی مملکت ایران که در نتیجه تمدن اسلامی پیکره علوم و فنون گوناگون را در این کشور نشان می داد. مساعی و کوشش های علماء و دانشمندان ایران از قرن دوم تاریخ اسلام به صورت ترکیبی از مدنیت قدیم عصر ساسانی آمیخته به تعالیم اسلام و فرهنگ پهلوی پارسی ممزوج ... از این رو در کمیسیون طرح ریزی دانشگاه از نخبه تربیت شدگان دانشمند برگزیده شد، از میان علماء و دانشمندان معاصر در میان معلمان و فضلاء زمان دو نفر انتخاب شدند. اول حاجی سیدنصرالدین تقوی مدرس مدرسه عالی سپهسالار و دوم دانشمند جوانی به نام بدیع الزمان فروزانفر که تحصیلات علوم عالی اسلامی را در محضر اساتید خراسان آموخته بود.

دوم: مکتب دوم مرکب از معارف ملی نیاکانی ولی آمیخته با فرهنگ نو آمده بلاد فرنگستان از قرن نوزدهم میلادی مطابق با سیزدهم هجری در این کشور به ظهور رسیده و صورتی بدیع حاصل کرده بود و مظهر آن مدرسه دارالفنون تهران بود که در ۱۲۶۸ هجری تأسیس شد و معلمان فرنگی همداش استادان ایرانی به تعلیم علوم و فنون قدیم و جدید پرداختند. یک طبقه دانشمندان و علماء در این مکتب به وجود آمده بود که علوم جدید را از قبیل طب و مهندسی و فیزیک و شیمی و علوم طبیعی تعلیم می دادند و در همان حال علوم عالی از ادب و فلسفه و حقوق و معقول و منقول را تدریس می کردند. دو نفر از آن میان برگزیده شدند: یکی مرحوم غلامحسین رهنما (معلم ریاضیات دارالفنون) و دومی مرحوم علی اکبر دهخدا (فارغ التحصیل علوم سیاسی و رئیس وقت مدرسه حقوق).

سوم: مکتب سوم عبارتست از آن طبقه دانشمندان که همه تربیت شده مدارس عالی خارج و فارغ التحصیل از اوینورسیته های ممالک فرنگستان بودند. این فضایی جوان یا تعلیم یافته تمدن و

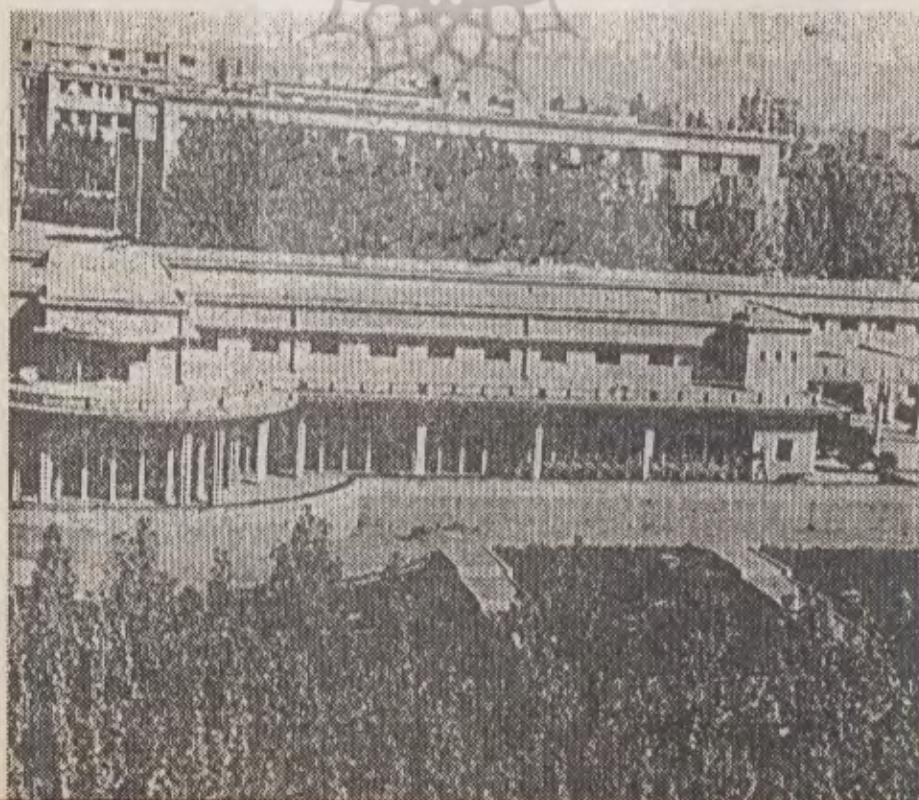


فرهنگ آنگلساکسون بودند... یا از تمدن ژرمنی بهره یافته... یا تربیت شدگان فرهنگ لاتین شمرده می شدند... از دسته اول دکتر عیسی صدیق رئیس وقت مدرسه دارالمعلمین (دانشسرای عالی) انتخاب شد که مخصوصاً در آن اواخر در امریکا مطالعات بسیار کرده و اطلاعات مبسوطی از طرز تشکیلات اونیورسیتیه های انگلیس و ممالک متحده به دست آورده بود. از دسته دوم دکتر رضازاده شفق که از دانشگاه برلین در رشته فلسفه و ادب فارغ التحصیل شده بود، از دسته سوم مرحوم دکتر امیراعلم که طب جدید را در دانشگاه لیون آموخته و دیگر مرحوم دکتر لقمان الدوله ادهم رئیس مدرسه طب و فارغ التحصیل از اونیورسیتیه پاریس بود... ۲۲

چهارم: مکتب چهارم را می توان نمایندگان دولت و به تعبیری سنت گریزان افراطی (رادیکال) دانست که بر آن بودند تا مملکت به معنای کامل کلمه فرنگی مآب شود از این گروه علی اصغر حکمت مسئول وزارت معارف وقت و دکتر علی اکبر سیاسی رئیس اداره تعلیمات عالیّه انتخاب می گردند که هر دو در فرانسه دانش آموخته بودند.

نتیجه چندین ماه مشورت و مطالعه حاصل بررسی آن کمیسیون به صورت لایحه قانونی درآمد که به نام «لایحه قانون تأسیس دانشگاه در اسفند ۱۳۱۲» به مجلس شورای ملی پیشنهاد گردید... و در تاریخ ۸ خرداد ۱۳۱۳ از تصویب مجلس شورای ملی گذشت. ۲۳

بنابراین دانشگاه تهران آمیخته ای می گردد از فرهنگ غرب و فرهنگ شرق (تمدن ایرانی قبل از



اسلام که به گونه ملی‌گرایی افراطی و خاک‌پرستی جلوه می‌کند و تمدن ایران دوره اسلامی) و در این آمیختگی تفوق غرب کاملاً مشهود است.

چهار جریان فکری نه تنها در ایجاد دانشگاه به عنوان نماد تجدد رخساره می‌نماید، بلکه فضای شهری و کالبد آن را نیز رقم می‌زنند. درآمد و شد مفاهیم درون‌سر (سنت‌گرایی افراطی و یا منطقی) و معانی برون‌سر (سنت‌گریزی)، در تقابل بین کهن و نو، در تلاطم بین سنت منسوخ و سنت مرسوم (رایج)، در جدل و جدال بین شکل و محتوی، در تعریف بین انسان و فضای کالبدی و بالاخره شهر و انسان، چهار الگو یا چهار روش در بیان معماری و محاوره فضایی به کار گرفته می‌شوند. هر یک از چهار الگو چون چهار تفکری که در تأسیس دانشگاه سهیم شدند دارای ویژگی‌های خاص خود هستند. ۲۴

یکم: معماری شهری و معماری ساختمان مبتنی بر ادامه «سبک تهران» در دوره قاجار، تلفیقی از عناصر معماری بومی و بیگانه، معماری چهره گشوده و در همان زمان روی در نقاب کشیده، برون‌گرا و در عین حال درون‌را در پرده نگاهداشته. این معماری عمدتاً در ساخت مسکن و ازسوی اقشار میانه حال جامعه که حال و هوای تجدد را در سر دارند به کار گرفته می‌شود. آن بخش از جامعه که به تبع شرایط اقتصادی خود و باورهای فرهنگی خویش در میانه «کهن» و «نو» و «باورها» و «حادثه‌ها» باقی مانده است. این معماری نکاتی روشن از خودی‌کردن و درونی‌کردن مفاهیم جدید را عرضه می‌دارد. شهر در بستر خویش تحویل و تطوری منطقی و اندامین را تجربه می‌کند.

دوم: معماری مبتنی بر تلفیق شکوه و جلال گذشته‌های دور و آرمانهای نوگرایانه، معماری مبنی بر تحسین و تمجید افراطی کلیت زیبایی از دست‌رفته، که این بار آن شکوه و جلال را نه در اندیشیدن به محتوی که در تقلید شکل جستجو می‌کند. تقلید شکل معماری کهن ایران در دوره‌های قبل و بعد از اسلام در دستور کار قرار می‌گیرد. بر نقشه‌ای کاملاً عملکردی و بر رولبیطی کاملاً جدید، نما و پوسته‌ای کهن طراحی می‌شود. ساختمانهای شهربانی کل کشور، بانک ملی ایران، موزه ایران باستان و ... شواهدی گویا بر این معماری هستند. دولت و اقشار فرادست و دولتمند جامعه مشوقین اصلی این معماری هستند. با فاصله‌ای بس دور از رئسانس در اروپا، دولت پهلوی بر آنست که اشکال و ابعاد کهن را در چارچوبی جدید تقلید کند. *تال جامع علوم انسانی*

سوم: معماری مبتنی بر سبک بین‌الملل، متأثر از جنبش معماری نوین اروپا، این معماری به عنوان سبک مسلط این دوره موفق می‌شود تا مهر و نشان خود را بر چهره بسیاری از خیابانهای جدیدالاحداث شهر بزند و پرده‌ای هماهنگ و کم و بیش خاطره‌انگیز را در مقابل چهره کهن شهر بیاویزد، در عین آنکه موفق می‌شود تا بناهای استوار و فضاها با معنایی چون دانشگاه تهران، ایستگاه راه‌آهن، ژاندارمری کل کشور، کاخ دادگستری و ... را نیز به یادگار گذارد.

چهارم: معماری مبتنی بر سبک کلاسیک اروپا (تأثرات معماری صنعتی از معماری قرن نوزدهم و هجدهم)، این معماری عمدتاً در آرایش میداین جدیدالاحداث، چهارراه‌ها، تقاطع خیابانها، میداین و ... به کار گرفته می‌شود. به عبارتی دیگر نوعی معماری شهری عرضه می‌گردد که فضایی جدید به



سبک فرنگ را مطرح می‌کند. این معماری در پی ایجاد نوعی وحدت شکلی در نقاط خاص است. وحدتی که بتواند خاطره‌ای را به ذهن القاء کند. چهارراه لاله‌زار، اسلامبول، میدان حسن‌آباد، میدان فردوسی و... نمونه‌هایی از این دست هستند.

بنابراین به خوبی دیده می‌شود که چهار جریان فکری در پی سامان دادن به دانشگاه است و مفهوم جدیدی در تربیت نخبگان کشور را جستجو می‌کند و در شکل تازه‌ای دادن به شهر نیز می‌اندیشد. دانشگاه یکی از مصادیقی می‌گردد که شهر از آن هویت می‌یابد، چهره‌ خورش را با آن می‌آراید و بدان هویت می‌بخشد. در شهرها و پایتخت‌های ایالتی چنین نقشی به دبیرستانهای جدید داده می‌شود:

«در سال ۱۳۱۲ همان‌طور که در تهران به واسطه تکامل و توسعه و موجود بودن اسباب، بنای دانشگاه تهران پایه‌گذاری شد، هم‌عنان و به موازات آن در چندین نقطه عمده در خاک ایران نیز دبیرستانهای نوین شروع گردید. ۲۵»

همان‌طور که گفته شد، مکان دانشگاه در خارج از محدوده موجود شهر جستجو می‌شد، نکته‌ای که در تفکر شهرسازی نو و مدرن اروپا بر آن تأکید می‌شد:

«فروردین ماه ۱۳۱۳ بیشتر اوقات در صدد پیدا کردن زمینی برای پی‌ریزی و آغاز عمارت دانشگاه بودم... بالاخره باغ جلالیه را از هر جهت مناسب دیدم... باغ جلالیه افزون از دویست هزار متر مربع بود که از مالک آن تاجری به نام حاج آقا اتحادیه تبریزی خریداری شد... موسیو گدار به طرح نقشه آن مشغول شد، اوگین چیزی که به عمل آمده اطراف آن باغ و اراضی وسیع آن بود که هنوز آن نرده مغزی زیبا برقرار است... در همین سرزمین مبارک بود که دانشگاه تهران آفتاب وجود مسعود خود را در افق علم و دانش درخشان کرد... ۲۶»

بدین ترتیب و از این پس دانشگاه وارد مفاهیم هویتی شهر می‌گردد. دانشگاه از این پس نمادی از پیشرفت و ترقی است، نمادی که شهر از آن مفهوم می‌یابد و بدان مفهوم می‌بخشد. ایجاد میدان دانشگاه (بعدها میدان ۲۴ اسفند و امروزه میدان انقلاب) تأکیدی است بر این هویت‌دهی و هویت‌پذیری. از این پس دانشگاه نمادی است برای سنت‌گریزی و سنت‌گرایی، برای سنت‌گريزان و سنت‌گرایان. دانشگاه بستری می‌گردد برای شکل‌بخشیدن به سازمان اجتماعی-فرهنگی شهر و از آن‌ره جامعه. دانشگاه به سرعت به یک فضای شهری تبدیل می‌گردد. فضایی که به عنوان تبلور تفکر سنت‌گریز در یک مقطع خاص اجتماعی تولید شده بود و به عنوان یک عنصر مادی پا به عرصه وجود گذاشته بود به سرعت مفهومی غیرمادی و هویتی می‌یابد و در محدوده‌های اداری شهر وارد می‌شود. دانشگاه به عنوان نماد تجدطلبی در شهر جای می‌گیرد و به سرعت به نماد آرمان‌ها و آرزوهای یک ملت تبدیل می‌گردد و در شالوده‌نمادین نه تنها تهران که کشور جای می‌گیرد. از این پس شهر با او بازشناخته می‌شود و جامعه ایرانی هویت واقعی خویش را در آن می‌جوید.

از این پس دانشگاه به مکان، فضا و اهرم دسترسی جامعه به خواسته‌ها و رؤیاهایش تبدیل می‌شود. جامعه‌ای که آرزوی دسترسی به پیشرفت‌های کشورهای صنعتی را دارد. مسیر پیشرفت، هم

برای کسانی که تحصیل علم و فن را راه رسیدن به آن می‌دانند و هم برای آن دسته که تغییر و تحولات سیاسی را طریق دسترسی به آن، از دانشگاه می‌گذرد. دانشگاه از همان روز بازگشایی‌اش هر دوی این گروه‌ها را در خود می‌پروراند. از همان سالهای اولیه فعالیتش هم به تربیت کادرهای فنی که می‌بایست مقدمات پیشرفت و در نتیجه ثبات حکومت را فراهم آورند، مشغول می‌شود و هم به تربیت نسلی از معترضین که در هر فرصتی خودکامگی و استبداد را به مصاف می‌طلبند. با گزینش استبدادی بین الگوها و دیدگاههای مختلفی که همگی درخواست پیشرفت مشترک بودند و هیچکدامشان در لزوم تأسیس دانشگاه شک نمی‌کردند، حکومت به ظاهر سایر الگوها و دیدگاهها را از تأثیر بر تأسیس دانشگاه منع کرد. اما دیگر الگوها به زندگی خود ادامه دادند و سعی کردند تأثیر خویش را بر دانشگاه تأسیس شده بگذارند. با حذف نمود بیرونی یک دیدگاه اجتماعی، خود دیدگاه حذف نمی‌شود و چه بسا که بدنبال راه حلی می‌گردد که شکل بیرونی مناسب تری در مقابله با استبدادی که در پی حذف اوست، برآید. کاری که استبداد کرد، نهایتاً این بود که رقابت و گفتگوی سالم بین دیدگاههای مختلف را به دشمنی و عناد تبدیل کرد. از این پس و هر روز بیش از روز پیش، هر یک از این دیدگاهها فقط به تحمیل نقطه نظرات خویش درباره فضا و کارکرد دانشگاه بر سایرین بود.

گفتگو ۹۴

## منابع

۱. اولین پژوهش مدرنیته را باید در دوره حکومت ناصرالدین دید. ر.ک. به محسن حبیبی، تهران پایتخت قاجار، اولین پژوهش مدرنیته در ایران، مجله گفتگو شماره ۳، بهار ۱۳۷۳.
۲. ر.ک. به قرارداد ۱۹۰۷ میلادی در مورد تقسیم کامل بین دولتین روس و انگلیس. «فتحعلی شاه و فرزندانش که حکومت ایران همه جا در دست آنها بود، چنانکه ج. بی. فریزر خاطر نشان می‌کند: «در مملکت نه به چشم یک وطن که باید آن را دوست داشت و حفظ کرد، بلکه به دیده یک ملک اجاره‌ای که مدت اجاره‌اش نامعلوم است و باید هر چه ممکن است از آن بهره بیشتر برد، نگاه می‌کردند». عبدالحسین زرین کوب، نقد ادبی، جلد دوم، تهران امیرکبیر، چاپ چهارم، ۱۳۶۸.
۳. همایون کاتوزیان، مصدق و نبرد قدرت، ترجمه احمد تدین، انتشارات رسا، تهران، ۱۳۶۸.
۴. محسن حبیبی، مأخذ پیشین.
۵. عبدالحسین زرین کوب، نقد ادبی، جلد دوم، امیرکبیر، تهران، چاپ چهارم، ۱۳۶۸.
۶. یحیی آریان پور، از صبا تا نیما، جلد دوم، شرکت سهامی کتابهای جیبی، تهران، چاپ پنجم، ۱۳۵۷. آخرین جمله منتسب به تقی زاده است. تاریخ مقاله مقارن اواخر رمضان ۱۳۴۲ هـ. ق (۱۳۰۲ هـ. ش) است که همزمان با اظهار تعامیل مجلس به نخست وزیر سردار سپه می‌باشد.
۷. مأخذ قبلی.
۸. این روزنامه در سالهای قبل از کودتا، در سال ۱۲۹۶ به سردیری تقی رفعت انتشار می‌یافت.
۹. یحیی آریان پور، مأخذ یاد شده.
۱۰. سیروس طاهباز، یادمان نیما یوشیج، مؤسسه فرهنگی گسترش هنر، تهران، ۱۳۶۸.
۱۱. روح اله خالقی، سرگذشت موسیقی ایران، نگاه مطبوعاتی صنی‌علی‌شاه، جلد دوم، تهران، ۱۳۶۲.



۱۲. زیگفرید گیدتون، فضا، زمان، معماری، ترجمه منوچهر مزینی.
۱۳. لوکوربوزیه، منشور آگن، ترجمه محمدمنصور فلامکی، مرکز مطالعات محیط زیست، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۵۵.
۱۴. حسین کریمان، تهران در گذشته و حال، دانشگاه ملی، تهران، ۱۳۵۳ و هم چنین محسن حبیبی، «تهران و دولت» ۱۳۲۰-۱۳۰۴، مجله محیط شناسی، شماره ۱۵، مؤسسه مطالعات محیط زیست، دانشکده تهران، ۱۳۶۹.
۱۵. محسن حبیبی، «تهران پایتخت قاجار»، مأخذ یاد شده.
۱۶. علی اصغر حکمت، سی خاطره، انتشارات وحید، تهران، ۱۳۵۵.
۱۷. تونی گارنیه، شهر صنعتی، طرحی برای ساخت شهرها، ونسان، پاریس، ۱۹۱۷.
۱۸. علی اصغر حکمت، مأخذ پیشین.
۱۹. ر. ک. به علی اکبر دهخدا، لغت نامه. «دارالفنون در سال ۱۲۶۸ هـ. ق. گشایش یافت. نخستین استادان این مدرسه را هفت معلم اتریشی تشکیل می دادند و شماری مترجم زبان از میان محصلان اعزامی به اروپا (در سال ۱۲۶۰ هـ. ق.) برای آنها برگزیده شده بودند... در دوره های بعد معلمان ایتالیایی، فرانسوی و آلمانی نیز برای دارالفنون استخدام شدند. شعبه های دارالفنون عبارت بود از رشته های مختلف نظام، پزشکی، داروسازی، کانی شناسی، علوم طبیعی، تاریخ و جغرافیا، نقاشی، موسیقی و زبانهای خارجی».
۲۰. مدرسه عالی فلاح اولین مدرسه عالی قدیمی بود که از عهد مظفرالدین شاه قاجار تأسیس شده بود.
۲۱. علی اصغر حکمت، مأخذ یاد شده.
۲۲. همان مأخذ.
۲۳. همان.
۲۴. محسن حبیبی، آزار تا شهر، در دست انتشار از سری دانشگاه تهران.
۲۵. ر. ک. به علی اصغر حکمت، مأخذ یاد شده. «نباید فراموش کرد که طرح نقشه های عمارت دبیرستانها به دست هنرمند مهندسین عالی مقام از ایرانی و خارجی انجام می گرفت... معماران خارجی ما عبارت بودند از موسیو آندره گدار فرانسوی، موسیو مارکوف از مهاجرین روس، موسیو سیرو مهندس فرانسوی و مهندس موسیو مهندس کرافتر آلمانی و مهندسین ایرانی عبارت بودند از مهندس محسن فروغی، مهندس شموئیل سعید کردستانی و مهندس حسین جدوت. اجرای نقشه ساختمان دانشگاه تهران را موسیو آندره گدار نیز نظر علمی و فنی خود داشت و این عمل را به نحو شایسته انجام داد».
۲۶. همان.